

مفاهیم سیاسی

رسانه‌ها و تبلیغات سیاسی

حبیب‌عشاری

«رسانه (Medium) عبارت از واسطه عینی و عملی در فرآیند یا فرآیندهای برقراری ارتباط است. با توجه به وجود دو نوع کارکرد آشکار و نهان برای رسانه‌ها می‌توان کارکردهای رسانه‌ای را به شکل زیر تعریف کرد:

الف- کارکرد آشکار رسانه. رسانه محل برخورد یا تقاطع پیام و گیرنده پیام یا محل برخورد محرک و مخاطب است.

ب- کارکرد نهانی رسانه. رسانه برقرارکننده جریان ارتباط و تأمین‌کننده یک بخش یا تمامی یک فرآیند است.»

در این ارتباط می‌توان رسانه‌ها را بر حسب ساختار و کارکرد به سه دسته زیر تقسیم کرد:

۱- (رسانه‌های ابزاری مانند اعلامیه، کاتالوگ، بروشور، تبلیوی اعلانات، پوستر تراکت، پلاکاردا، آرم، لوگو، استند برد، اتیکت، فیلم تبلیغی (تیزر، آوتسِر) فیلم‌های کوتاه و بلند، تئاتر، سخنرانی، انواع همایش‌ها شامل سینما، کنسره، سمپوزیم، جلسه و میزگرد، کتاب و مانند آن که تأمین‌کننده سطوح تکنیک و تاکتیک در ارتباطات هستند.

۲- رسانه‌های نهادی و رسانه‌های گروهی مانند روابط عمومی‌ها، شرکت‌های انتشاراتی، بنیادهای سینمایی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات و مانند آن‌که تأمین‌کننده سطوح استراتژی و گاه ایدئولوژی در ارتباطات هستند.

۳- رسانه‌های فرآنه‌ادی مانند خبرگزاری‌ها، واحدهای مرکزی خبر، دفاتر روابط بین الملل، کارتل‌ها و تراست‌های خبری، شرکت‌های چندملیتی سازنده فیلم سینمایی و شبکه‌های ماهواره‌ای.

«لویی آلتوسر» اندیشمند فرانسوی رسانه‌ها را جزء دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت معرفی می‌کند که وظیفه انتظاری می‌رود این است که جامعه را برای پذیرش دیدگاه‌های حاکم آماده سازند و در جهت ترویج آن اقدام نمایند. پیوند رسانه‌ها و حکومت در نقطه‌ای است که برای جلب حمایت از قدرت و هنجارهای موجود تلاش می‌شود و در این راه از روش‌های تبلیغی و ترویجی در زمینه اهداف مختلف بهره‌برداری می‌شود و از همین روی رسانه معمولاً صدای مراجع قدرت است. این وجه از کارکرد رسانه‌ها در حیطه ارتباطات سیاسی قرار می‌گیرد. یعنی هنگامی که از شیوه‌های ارتباطی برای افقاع و ترغیب مردم نسبت به موضوعات مورد نظر حکومت استفاده می‌شود، این جنبه از کارکرد رسانه‌ها رابطه نزدیک با پروپاگاندا دارد. به‌عنوان نمونه و در جهت اثبات این مدعا رژه ژرار شوارتزنبرگ در کتاب «دولت نمایشی، نظام ستاره‌ای» در سیاست نقش تعیین‌کننده‌ای برای مطبوعات و تلویزیون قائل می‌شود و معتقد است تلویزیون تشکیل‌های کلاسیک رابطه را در زندگی سیاسی از کار می‌اندازد و رابطه مستقیمی بین چهره‌های سیاسی و مردم برقرار می‌کند، در این فرآیند صحنه سیاست به صحنه نمایش تبدیل می‌شود و در آن سه عنصر در کشش متقابل قرار می‌گیرند: بازیگران نقش‌های اول، تماشачیان و کارگردان.

بازیگران نقشی را بازی می‌کنند که کارگردان تعیین می‌کند و این نقش مناسب با روحیه و خواست تماشاجان انتخاب می‌شود، تماشاچیان هم پیش ذهن آن‌ها تدارک می‌یازند، آنها در پرتو شعاعها و تبلیغات همان رسانه‌ها شکل می‌گیرد و تا حد زیادی تحت تأثیر بازیگران (ستاره سینما) قرار دارد.

بازیگران هزینه‌های نمایش را از طریق پرداخت ورودی برعهده دارند و بازیگران در برابر نقشی که ایفا می‌کنند دستمزد دریافت می‌کنند، برنده اصلی و گرداننده صحنه کارگردان است که پشت صحنه پنهان است و سود نمایش را به جیب می‌زند. در این میان سیاست بیش از پیش حالت نمایش یک‌نفره (show one man) به خود می‌گیرد. در این صورت که بهتر که به جای سیاستمدار یا فعالان سیاسی باورمند به اصول خاصی، از هنرپیشه‌ها استفاده شود تا نتیجه مطلوب‌تری نیز به بار آید.^۱

نتیجه‌گیری

افکار عمومی به منزله یک پدیده روانی- اجتماعی بر نگرش‌ها استوار است که برگرداندن آن در یک جهت معین کوشش‌های بی‌شماری را می‌طلبد. کارگزاران تبلیغ سیاسی هر گاه لازم بدانند که افکار عمومی را به حمایت از حکومت ترغیب کنند، در بیشتر موارد با اعمال نفوذ در احساسات مردم به این کار مبادرت می‌ورزند. در واقع در تبلیغات سیاسی تلاش می‌شود که تا حد امکان نیروی اندیشه و وجدان فرد کم‌تر به کار افتد و برعکس در او واکنش‌های انعکاسی شرطی پدید آید. به عبارت دیگر کارگزاران تبلیغ سیاسی معتقدند که شیوه گفتار و رفتار شخصیت‌های سیاسی می‌تواند جهت‌دهنده و هدایت‌کننده افکار عمومی به سمتی خاص و معین باشد. آنان همچنین روش‌های گوناگونی نظیر استفاده از رادیو، تلویزیون، مطبوعات، اعلامیه‌ها، شایعه‌ها، نامه‌نگاری‌ها و فیلم‌های سینمایی را برای نفوذ بر افکار عمومی مؤثر می‌دانند. بنابراین عموم مردم هر جامعه پیوسته در معرض افکار عمومی به سبب شیوه خاص و معین مجاری رسانه‌ای مختلف در سطح وسیع انتشار می‌دهند، لحظه‌ای نیست که در تلویزیون و در روزنامه‌ها و رادیو نامی از سیاستمداران برده نشود و یا مسائل سیاسی از طریق آنها مطرح نشود، تبلیغات و آگهی‌های سیاسی، مباحثات سیاسی، کنفرانس‌های خبری نامزد‌های انتخاباتی، سخنرانی‌های سیاسی رهبران احزاب و . . . مجموعه اخبار سیاسی را تشکیل می‌دهند که در مقاطع مختلف زمانی مردم آن تغذیه می‌کنند و به شدت در بسیاری موارد تحت تأثیر قرار گرفته و ناخواسته در مسیر تحقق نیات مذبح‌وحانه سیاستمداران و کارگزاران تبلیغات سیاسی قرار می‌گیرند و یا به تعبیر دیگر تبلیغات سیاسی در بیشتر موارد، عبارت است از هدایت افکار عمومی برای شوق دادن توده مردم به حمایت یا رضایت فعال از تصمیمات و استدلالات رهبران سیاسی جامعه، نفی هر نوع مخالفتی با این سیاست‌ها و یا حداقل سکوت در برابر آن سیاست‌ها.

پی‌نوشت‌ها:

۱- درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، احمد نقیب‌زاده، انتشارات سمت، ج دوم

از بحران موشکی کوبا تا بحران موشکی کره

کره چگونه اتمی شد؟

سیروس غفاریان	
	
بخش دوم	
■ آغاز جنگ در کره	
در سرکراه یکشنبه ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ نیروهای کره شمالی تحت فرماندهی مارشال «چوی – یانگ – کان» به جمهوری کره‌جنوبی حمله کردند. در همان روز جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد با اکثریت ۹ رای در برابر یک رای معتنع از جانب نماینده یوگسلاوی، تقاضا کرد که قوای مهاجم کره‌شمالی هر چه زودتر به پشت خطوط مدار ۳۸ درجه عرض شمالی عقب‌نشینی کنند. مقامات «پیونگ یانگ» ادعا کردند که مقامات کره‌جنوبی پس از رد پیشنهادهای آنان در مورد وحدت کشور به شمال حمله کرده‌اند و عملیات آنان در ۲۵ ژوئن جنبه تدافعی داشته است. از آنجایی که به تازگی مائو در چین به قدرت رسیده بود و این کشور را در جرگه بلوک کمونیست قرار داده بود و سازمان ملل متحد تنها نماینده دولت چین کایشیک واقع در جزیره فروموز را به عنوان نماینده دولت چین می‌شناخت سر‌بازان چین کمونیست در نوامبر ۱۹۵۰ پس از عبور از رود یالو وارد شبه‌جزیره کره شده به کمک سر‌بازان کره‌شمالی شتافتند. پس از دخالت چینی‌ها در جنگ کره شورای امنیت ضمن متجاوز شناختن جمهوری خلق چین، تصمیم گرفت که نیروهای ملل متحد برای عقب راندن چینی‌ها و قوای کره‌شمالی وارد صحنه عملیات شوند. نیروهای حافظ صلح مرکب از نیروهای کشورهای استرالیا، بلژیک، بولیوی، کانادا، ترکیه، دانمارک، فرانسه، یونان، هندوستان، نروژ، ژلاندنو، هلند، تایلند و سوه‌دو وارد کره‌جنوبی شدند. در ۲۶ نوامبر ۱۹۵۱ ژنرال مک‌آرتور به فرماندهی قوای آب – خاکی (آمن‌فی) که در ژاپن مستقر بود از طریق تنگه کوشیما و بندر «پوسان» در حالتی وارد کره‌جنوبی شد که فرماندهی نیروهای حافظ صلح را نیز بر عهده داشت. قوای کمونیست مرکب از چینی‌ها و سر‌بازان کره‌شمالی به سرعت خود را به ستول می‌رساندند که قوای مک آرتور با هجوم خود ارتباط قوای کمونیست را با سر‌بازانی که قصد تصرف ستول را داشتند قطع کرد. در این موقع ژنرال مک آرتور رسماً فرماندهی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را بر عهده داشت که از جانب شورای امنیت ماموریت یافته بود جلو نفوذ کمونیست‌ها را به شهر ستول مسدود کند ولی عملاً فرمانده قوای آمریکایی و متحدین آن کشور بود. بر اثر دخالت نیروی زمینی ارتش خلقی چین که در مرحله اول قریب یک میلیون سرباز وارد صحنه کره بود، مک آرتور پیشنهاد کرد که برای شکست قطعی چینی‌ها و قطع خطوط کمک‌رسانی روس‌ها از شمال، باید در مرزهای چین و کره و همچنین بخش‌های ا جنوبی تا ولادی وستک را به طوری بمباران اتمی کند که صدای از ایدئواکتیو و کالیات مانع ورود هرگونه قوایی به شبه‌جزیره کره شود. انتشار چنین خبری باعث خشم جهانیان شد و ترومن رئیس جمهور آمریکا فوراً دستور برکناری ژنرال مک آرتور را صادر کرد و ژنرال ریچوی را به جای وی به کره اعزام کرد. در دو کشور آمریکا و شوروی دو تحول عمده‌ای در روی کده‌یادداشت شد که از شدت جنگ در کره کاسته شده و عاقبت منجر به آتش‌بس شود. در نوامبر ۱۹۵۲ مردم آمریکا رئیس‌جمهور جدید خود را از حزب جمهوریخواه انتخاب کردند و سابقه بیست‌ساله حکومت حزب دموکرات را شکستند. در نتیجه «ژنرال دوايت ایزنهاور» به ریاست جمهوری رسید. در مارس ۱۹۵۳ از اتحاد شوروی ژوزف استالین دیکتاتور این کشور و آتش‌بیار جنگ کره که از زمان کنفرانس یالتا یا زمان مرگش تمام شبه‌جزیره کره را می‌خواست در ۵ مارس ۱۹۵۳ بر اثر سکنه مغزی درگذشت. مقامات واشینگتن و مسکو به رهبری ایزنهاور و خروشچف مصمم به خاتمه جنگ شدند و نمایندگان دو کره به اتفاق ناظران سازمان ملل متحد و قدرت‌های جهانی گفت‌وگوهای ترک محاصره را آغاز کردند و در دهکده مرزی بین دو کره واقع در مدار ۳۸ درجه به نام «پان – مون – جون» در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ آتش‌بس برقرار گردید و همان مدار ۳۸ درجه که در جریان کنفرانس یالتا، استالین روی آن تأکید کرده بود مرز دو کره قرار گرفت. این جنگ در مدت سه سال تلفات انسانی بسیاری در برداشت: چینی‌ها را نه‌هصدهزار نفر تلفات، نیروهای شمالی ملل متحد هزار نفر، کره شمالی پانصد هزار نفر، کره‌جنوبی چهارصد هزار نفر، ایالات متحده بیست و شش هزار سنف.	
■ کره شمالی چگونه اتمی شد	
بر اثر شکستی که روس‌ها و چینی‌ها در جریان جنگ کره متحمل شدند روس‌ها می‌چدا خواستار آن شدند که در شرق آسیا در مقابل قدرتی مثل آمریکا ایستادگی کنند. به علت وجود بحران در شبه‌جزیره هند و چین به‌ویژه در ویتنام، اتحاد شوروی به‌خاطر آنکه نسبت به بعضی از کشورهای اقمار خوشش در اروپای شرقی اعتماد نداشت، توجه بیشتر خود را به شرق آسیا معطوف کرد. زیرا در کشورهای اروپای شرقی مانند مجارستان در سال ۱۹۵۶ یک باورش طرفداران این مواجه شد و در لهستان نیز بر اثر شورش‌های مداوم مردم بر ضد اشتغال‌گاران روسی، رهبران شوروی به گومولکا دبیرکل حزب کمونیست لهستان توصیه کرد که یک افسر روسی‌ال‌اصل به‌نام ژنرال ااکاسوفسکی را به فرماندهی ارتش لهستان منصوب کند. در جمهوری چکسلواکی نیز به سال ۱۹۶۸ شوروی‌ها با شورش طرفداران بلوک دوپچک مواجه شدند و بهارپراگ را به خون کشیدند. از این جهت اتحاد شوروی به متحدین اروپای شرقی خود آقندر اعتماد نداشت که تکنولوژی هسته‌ای و فناوری موشک‌های بالستیک را در اختیار آنان قرار دهد. از جانب دیگر به علت آنکه در کشورهای آمریکای لاتین کودتاهای مکرر به وقوع می‌پیوست اتحاد شوروی ا در اختیار گذاشتن فناوری سلاح هسته‌ای به کوبا اجتناب می‌کرد زیرا بیم آن می‌رفت که رژیم کاسترو سرنگون شود. کمالیاتیک چندین بار ناراضیان کوبایی از ساحل فلوریدا به جزیره کوبا یورش بردند و گرچه شکست خوردند ولی روس‌ها احتمال یک حمله قوی‌تر به کوبا را از نظر دور نمی‌داشتند. نکته مهمی که برای جمهوری خلق چین در اتحاد شوروی در شرق دور حائز اهمیت بود، وجود دولت ژاپن که عملاً متحد آمریکا بود و بر سر مجمع الجزایر کوریل که روس‌ها پس از ۱۹۴۵ آنجا را تصرف کرده بودند اختلاف داشتند. وجود نه حالت صلح و نه جنگ بین روسیه و ژاپن و کینه دیرینه بین چین و ژاپن بر سر تصرف خاک چین توسط ژاپنی‌ها در جریان جنگ دوم جهانی، روس‌ها و چینی‌ها را مصمم کرد که در نیمکره شرقی به‌ویژه کره شمالی قدرت هسته‌ای و موشکی با‌دارنده‌ای در مقابل ژاپن و ایالات متحده ایجاد	

علوم سیاسی



رسمی (تلفن سرخ) بین مسکو – واشینگتن برقرار شد تا تماس سران دو کشور در ایام بحران‌های سیاسی، نظامی و بین‌المللی برای جلوگیری از یک جنگ هسته‌ای از طریق کاخ سفید و موزکراتیک خلق کره فرزندش «کیم جونگ‌ایل» را به جانشینی او برگزید و از این دو امید می‌رفت که دوکره در زمینه همکاری‌های‌های بردارن و مسئله اتمی این کشور که باعث نگرانی کره جنوبی، ژاپن و آمریکا شده است خاتمه یابد. برای تحقق یافتن این مسئله «کیم یانگ‌سام» و «کیم دای‌جونگ» ترتیب گفت‌وگوهای ۶ جانبه در چندین نوبت در پکن دادند ولی اثری نداشت. پارادای ناظران سیاسی بین‌المللی معتقدند که بعد از مرگش مائو و «دنگ شیائوپینگ»، رهبران چین مانند «ژائو زیانگ»، «جیانگ‌زمن»، «لی پینگ» و بالاخره «هو‌جین تائو» بعد از فروپاشی شوروی و قطع کمک‌های اقتصادی و فنی از جانب آن کشور به کره نتوانسته‌اند کمک‌های فنی خود را در زمینه فناوری سلاح هسته‌ای و موشک‌های دور‌پرواز در اختیار مقامات کره شمالی گذاشته‌اند و حل این مسئله بیشتر در گرو مساعدت‌های رهبران چین است تا روسیه، زیرا پیوندهای سیاسی ایدئولوژیک یگانه راهی بوده است که پیونگ یانگ را به پکن نزدیک کرده‌است.

خلاصه مقاله
پس از دخالت چینی‌ها در جنگ کره شورای امنیت ضمن متجاوز شناختن جمهوری خلق چین، تصمیم گرفت که نیروهای ملل متحد برای عقب راندن چینی‌ها و قوای کره‌شمالی وارد صحنه عملیات شوند. نیروهای حافظ صلح مرکب از نیروهای کشورهای استرالیا، بلژیک، بولیوی، کانادا، ترکیه، دانمارک، فرانسه، یونان، هندوستان، نروژ، ژلاندنو، هلند، تایلند و سوئد وارد کره‌جنوبی شدند.
جانسون، بر ایالات متحده و رهبری «برژنف» در شوروی، مذاکراتی در مورد غیراتمی کردن فضای بالای جو صورت گرفت که طبق آن آزمایشات اتمی در مدار زمین و ماه و سایر اجرام سماوی ممنع شد. این قرارداد سپس به امضای ۸۴ کشور جهان رسید و قوت اجرایی یافت. در ژوئن ۱۹۶۸ کمیته دیگر خلع سلاح تصویب کرد که کشورهای تولیدکننده سلاح‌های هسته‌ای، تکنولوژی ساخت و تولید آن را در اختیار کشورهای دیگر قرار ندهند. این قرارداد که به «منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای» (Non Proliferation Terat = NPT) نامگذاری شد به تصویب سازمان ملل متحد رسید. اما به رغم همه تلاش‌هایی که جهت عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌شد، جمهوری خلق چین در ۱۷ ژوئن ۱۹۶۷ اولین بمبی هیدروژنی خود را آزمایش کرد و فرانسه نیز در ۲۳ اوت ۱۹۶۸ چنین بمبی را در مقیاس قوی‌تری آزمایش نمود و بعداً کشورهای هند و پاکستان از ۱۹۷۳ به‌بعد به سلاح اتمی و حتی موشک‌های بالستیک دست یافتند و عاقبت حاصل تجربیات شوروی سابق و چین به صورت موشک‌های دور پرواز و سلاح‌های هسته‌ای در دست جمهوری خلق کره درآمد و در حال حاضر اسرائیل نیز صاحب کلاهک‌های هسته‌ای است.
■ از مذاکرات سالت تاکنون مذاکرات «سالت یک» (محدود کردن سلاح‌های استراتژیک) Strategic Arms Limitation Talks=Salt اولین بار که این مذاکرات صورت گرفت از ۱۷ نوامبر تا ۲۲ دسامبر ۱۹۶۹ در «هلسینکی» با فریشت فلاند بود که به نتیجه نرسید و مقرر شد که در ملاقات سران آمریکا و شوروی مذاکرات دنبال شود. دوره مذاکرات سالت یک از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۲ طول کشید. در این فاصله اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا را دو به دلایلی مایل به امضای قراردادی با یکدیگر در زمینه محدود کردن سلاح‌های استراتژیک بودند. اولاً پرتوی از همکاری بین اولین سال‌های یعنی «تیل آرمسترانگ» در سطح کره‌ها در ۲۰ ژوئیه ۱۹۶۹ به وسیله سفینه آپولو یازده این احساس را در آمریکایی‌ها به‌وجود آورد که از نظر موشک‌های بالستیک از شوروی‌ها جلوترند. ثانیاً طبق آمار موسسه مطالعات استراتژیک لندن در ۱۹۶۸ اتحاد شوروی در مقابل ۱۰۵۴ موشک قاره‌پیمای آمریکا فقط ۹۰۰ موشک قاره‌پیمای در اختیار دارد. این آمار از نظر کارشناسان مسائل نظامی نشان می‌داد که در صورت بروز یک جنگ، صدمه‌پذیری هر دو ابرقدرت اجتناب‌ناپذیر است. در این توازن، نابودی طرف دوم به معنای نابودی همزمان طرف اول می‌باشد و این توازن، نابودی طرف دوم به معنای نابودی کشور آمریکایی نیز به حساب می‌آید. بنابراین هر دو قدرت خواهان پایان این مسابقه همراه با مخاصمه بودند، زیرا هر دو کشور احساس می‌کردند که با طرف دیگر در یک موازنه استراتژیک هستند. قرارداد سالت یک در ۲۶ مه ۱۹۷۲ پس از مذاکرات مفصل بین ریچارد نیکسون رئیس‌جمهوری آمریکا و برژنف دبیر کل حزب کمونیست

شوروی به امضا رسید. موفقتنامه تلفن مستقیم تا پیمان منع آزمایشات (Strategic Arms Reduction Talks= START) نتیجه مذاکرات سالت دو هرگز تا سال ۲۰۰۰ تصویب نشد. اما هر دو دولت شوروی و ایالات متحده به طور غیررسمی خود را ملزم به رعایت آن می‌دانستند. قراردادهای سالت و استارت در زمان ریاست‌جمهوری بوئین از تصویب دوما در روسیه گذشت و سنای آمریکا نیز آن را تأیید کرد. ضمناً یادآور می‌شویم که در جریان «سالت دو» مقرر شد که تعداد موشک‌های قاره‌پیمای از اول ژانویه ۱۹۸۱ به ۲۴۰۰ به ۲۲۵۰ فروند تقلیل یابد و دستگاه‌های استراقلی سمع در مرزهای جنوبی شوروی رچیده‌شود.

سال سوم ■ شماره ۸۰۵ *شرق*

اندیشه سیاسی

کارل اشمیت ؛ مرید وفادار هابز

بخش اول	
کارل اشمیت (۱۹۸۵ – ۱۸۸۸)	
فیلسوف و حقوق‌دانی آلمانی است	
که نظرات وی درباره سیاست در سال‌های اخیر مورد توجه متفکران قرار گرفته و طیف سیاسی متنوعی از نومحافظه‌کاران تا روشنفکران برجسته چپ را تحت‌تاثیر خود قرار داده است.	
وی نویسنده کتاب‌های «رمانتیسیم سیاسی» (۱۹۱۹)، «الهیات سیاسی» (۱۹۲۲)، «بحران دموکراسی پارلمانی» (۱۹۲۳)، «مفهوم سیاست» (۱۹۲۷) و. . . است. در سال ۱۹۳۳ به حزب نازی می‌پیوندد و از این نظر شهرت سیاسی خوبی ندارد.	

کارل اشمیت در کتاب مفهوم سیاست به خصلت ویژه سیاست می‌پردازد که آن خصلت ویژه سیاست، آن را از سایر فعالیت‌های عرصه‌های دیگر متمایز و مجزا می‌کند. اخلاق به خیر و شر، زیبایی‌شناسی و هنر به زیبا و زشت، اقتصاد به سود و زیان می‌پردازد اما سیاست به چه چیز می‌پردازد و معادل آن چیست؟ به عبارت دیگر منطق حاکم بر سیاست چه چیزی است که موفقیت و یا فعالیت در آن، آن را از سایر حوزه‌ها متمایز می‌کند؟ وی در کتاب مفهوم سیاست این مسئله را روشن می‌کند. او می‌نویسد: «تفاوت‌گذاری سیاسی ویژه، که فعالیت‌ها و انگیزه‌های سیاسی به آن مربوط می‌شوند تفاوت‌گذاری بین دوست و دشمن است.»

نکته‌های مهمی که برای درک بهتر دیدگاه اشمیت در این مورد مطرح است این است که اولاً وی عرصه سیاست را عرصه جداگانه‌ای در کنار سایر عرصه‌ها قلمداد نمی‌کند و برای سیاست حوزه گسترده‌تر و متنوع‌تری قائل است. وی این موضوع را با صراحت می‌نویسد که سیاست می‌تواند از گوناگون‌ترین حوزه‌های زندگی بشری، از دین، اقتصاد، اخلاق و از تقابل‌های دیگر نیز بگردد. سیاست به حوزه خاصی از فعالیت انسان مربوط نیست. . . گروه‌بندی واقعی دوست – دشمن بنا به ماهیت خود چنان قوی و قاطع است. . . که جای معیارها و انگیزه‌های تاکنونی خالصاً دینی، خالصاً اقتصادی، خالصاً فرهنگی را می‌گیرد.^۲ ثانیاً وی برنده عرصه سیاست را نیروی می‌داند که این نیرو دشمن را به عنوان قطب منفی محو کند. بنابراین حضور دشمن الزامی است، دشمن می‌بایستی همواره وجود داشته باشد. نبودن دشمن پایان سیاست است و پایان جامعه انسان‌ها. حتی اگر دشمن وجود عینی نداشته باشد می‌بایستی دشمن را خلق کرد و آن را آفرید. (از این نظر اشمیت به خصوص این مسئله را مهم تلقی می‌کند و در سراسر نوشته خود بر وجود دشمن به عنوان قطب منفی



تأکید می‌کند.

وی ویژگی‌های دشمن به عنوان قطب منفی را اینگونه مطرح می‌کند که دشمن اولاً هنجار، نماد، اندیشه و یا استعاره نیست، بلکه تهدیدی مشخص علیه هستی و موجودیت قطب‌دیگر است. مسئله بعدی نبرد نهایی است برای از بین بردن موجودیت دشمن به عنوان تحقق نهایی و منطقی سیاست. مسئله صرفاً دفاع از جنگ نیست، گرچه وی شاید متأثر از نیچه جنگ را باعث پالایش روان آدمی و نیرومندتر شدن وی می‌داند، اما مهم منطقی این نبرد است که پیروزی در آن محو دشمن است و خشتی بودن و رشد و توسعه یافتن بی‌طرف خارجی بودن، دروغ و فریبی بیش نیست که عبارت است از پایان سیاست (بی‌معنی بودن سیاست) و باختن. به همین دلیل است که اشمیت این موضوع‌گیری خشتی و فانتزی لیبرال‌ها را محکوم می‌کند و به واقعیت سیاسی نیز نمی‌داند. اشمیت در این رابطه مدعی استانی را برخلاف دیدگاه‌های لیبرالی شرور می‌داند و از این نظر از آموزه‌های ماکیاولی و هابز متأثر است. (اشمیت هابز را مرشد و الگوی خود معرفی می‌کند). مسئله دیگر اینکه اشمیت با صراحت می‌گوید شما مجبور نیستید که از دشمن تا متنفر نباشید، اما مجبورید که در صورت ضرورت آماده نابود کردن او باشید. وی می‌نویسد: دشمن. . . مخالف خصوصی نیست که یک نفر از گذشته نسبت به او نفرت داشته باشد. . . یا می‌نویسد که «لازم نیست دشمن سیاسی از لحاظ اخلاقی شرور باشد و یا از لحاظ زیبایی‌شناسی زشت باشد. لازم نیست به صورت رقیب می‌تواند مفید به نظر رسد. دشمن دقیقاً چیز غیر است، بیگانه است و برای او کافی است که شیوه‌ای به‌ویژه گسترده از لحاظ موجودیتی چیزی دیگر و بیگانه باشد.»

پی‌نوشت‌ها:

1-Carl Schmitte Der Begriff das polittschen

ص ۲۶

2-Carl Schmitte Der Begriff das polittschen

ص ۳۹ – ۳۸

۳ – ازغون ویژه رمانتیسیم، شماره ۲ ص ۱۲۱

3-Carl Schmitte Der Begriff das polittschen

ص ۲۹

4-Carl Schmitte Der Begriff das polittschen

ص ۲۷